

بسم الله الرحمن الرحيم

نقض دوم سخن اخباری ها و اشعری ها

نقض دوم این است که ما يك احکام عقليه در رتبه سابق بر کتاب و سنت داریم؛ اخباری ها و اشعری ها با این احکام عقليه چگونه برخورد می کنند؟ نقض اول طبق احکام عقليه متأخره و مترتبه بود، می گفتیم بعد از امر و نهی شارع، عقل حکم می کند به حسن اطاعت و قبح مخالفت و معصیت؛ اما در این نقض دوم، به آنها می گوئیم در رتبه سابق بر کتاب و سنت - یعنی قبل از آن که احکام کتاب و سنت را مورد پذیرش قرار دهیم - یکسری احکام عقليه داریم که برخی از آنها عنوان عقل نظری دارد - که فعلاً در این قسمت از محل بحث ما خارج است -؛ اما یکسری احکام عقليه ای داریم که مربوط به عقل عملی است؛ در علم کلام بعد از اینکه بحث از اصل ذات و اصل صفات خداوند تبارک و تعالی تمام می شود، وقتی بحث از افعال خداوند می شود، همه متکلمین بحث حسن و قبح عقلی را عنوان کرده اند.

عدالت خداوند مبتنی است بر همین حسن و قبح عقلی؛ حال، اگر اشعری یا اخباری بگوید که الحسن ما حسنّه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع، مسأله عدالت خداوند از چه راهی برای ما ثابت می شود؟ در اینجا نمی توان گفت که ظلم بر خداوند قبیح است؛ شارع مقدس که خود این مطلب را نمی تواند برای ما بیان کند؛ زیرا، هرچند خود شارع بگوید که من ظلم نمی کنم، اما عقلاً امکان دارد که شارع ظلم کند. این آن عدالتی نیست که مورد قبول است. عدالت خداوند در حدی است که صدور ظلم از خدا محال است، و بر او واجب و لازم است که بر اساس احسان و عدل رفتار کند. بنابراین، در اینجا این نقض وارد می شود که اگر ما این احکام عقليه را ببریم کنار، اینجا شما چه جوابی می دهید؟ همچنین از افعال خداوند که بگذریم، در باب نبوت، برخی از راه های اصل اثبات نبوت متوقف بر احکام عقل نظری و برخی دیگر روی مبنای عقل عملی است.

این عنوان را مرحوم شهید صدر در کتاب **مباحث الاصول** خود آورده اند که در باب نبوت، یکی از مسائلی که در علم کلام در باب نبوت مطرح می شود، این است که آیا معجزه ای که توسط پیامبر آورده می شود برای صدق ادعای پیامبر کافی است؟ آیا امکان دارد که این معجزه علی يد الکاذب هم جاری شود؟ مثلاً تسبیح سنگ ریزه ها که یکی از معجزات نبی است، اگر کسی این کار را نجام بدهد بطوری که حصاة و سنگ ریزه تسبیح بکند، در حالی که این شخص ادعای نبوت می کند و در این ادعای خویش دروغ می گوید، آیا چنین چیزی امکان دارد؟ متکلمین در اینجا به يك حکم عقل عملی تمسک کرده و گفته اند: **اجراء المعجز علی يد الکاذب ممتنع**، محال است که اعجازی به وسیله شخص کاذبی اجرا شود؛ زیرا که موجب تضلیل و گمراهی است؛ اگر قرار باشد همان معجزه ای که بر يد مدعی صادق بر نبوت جاری می شود، توسط شخص کاذب هم اجرا و انجام شود، باعث می شود که مردم در گمراهی بیفتند و نفهمند که چه کسی واقعاً دروغ می گوید؛ اضلال و تضلیل نیز از خداوند قبیح است؛ و این - قبح تضلیل من الله تبارک و تعالی - يك حکم عقل عملی است که اگر چنین حکمی نباشد، دیگر معجزه نمی تواند دلیل بر صدق مدعی نبوت باشد. مرحوم شهید صدر **رضوان الله علیه** می فرماید: این استدلال از قدیم الایام بین متکلمین رایج بوده است.

مناقشه مرحوم شهید صدر در استدلال فوق

ایشان در ادامه مناقشه‌ای در این استدلال دارند و می‌فرمایند: نیازی به وجود عبارت «لانه تضلیل من الله» در این استدلال نیست؛ بیانشان این است که کسی که اعجازی را آورده است، خود این اعجاز فی نفسه دو حال بیشتر ندارد؛ یا دلیل بر نبوت هست و یا نیست. اگر معجز دلیل نباشد، دیگر مسأله تضلیل معنا ندارد؛ چه آن که مسأله تضلیل در صورتی است که ما بخواهیم این معجز را به عنوان يك دليل قرار دهیم. اما اگر گفتیم معجز فی نفسه دلیل است، دیگر عنوان تضلیل را ندارد؛ وقتی می‌گوئیم واقعاً دلایلی داشته و دلالت بر نبوت دارد، دیگر معنا ندارد که در اینجا مسأله تضلیل را مطرح کنیم. این اشکالی است که ایشان در اینجا ذکر کرده‌اند؛ و به عبارت دیگر، می‌فرمایند: در عبارت متکلمین آمده است که **اجراء المعجز علی يد الکاذب ممتنع لانه تضلیل من الله تبارک و تعالی** و تضلیل بر حسب قانون عقل عملی محکوم به قبح است.

ایشان می‌گویند نیازی به این ذیل نیست؛ بلکه یا این دلیل، فی نفسه دلیل است و یا نیست. اگر نیست که موضوعی برای تضلیل نیست و اگر هست که صادق بر نبوت است و اضافه کردن این ذیل، **ضم حجر الی الانسان الی الاستدلال** است؛ یعنی يك امر اجنبی است.

دلیل مرحوم شهید صدر برای اثبات نبوت

بعد خود ایشان می‌فرمایند: برای اثبات نبوت، بهترین راه این است که از راه حساب احتمالات وارد شویم. این را انشاءالله عرض می‌کنم. اما نکته‌ای که در اینجا وجود دارد، این است که ما وقتی کتب متکلمین را می‌بینیم، این بیان ایشان در بعضی از کتب به صورت نادر وجود دارد؛ **کشف المراد** خواجه که در شرح **تجريد الاعتقاد** است را ببینید آنجا در بحث نبوت این عبارت نیامده است. حالا من اینجا عرض کنم که متأسفانه در حوزه‌های امروز ما این کتاب کم کم منسوخ شده است؛ شرح **تجريد يك** دوره کتاب عقاید بسیار محکم و خوب بود که خود ما وقتی طلبه شدیم، هم شرح باب عادی عشر مرسوم بود و هم شرح **تجريد**، که بعداً کتاب‌هایی را جایگزین کردند که مستفاد از این‌هاست؛ اما جای این کتاب‌ها را نمی‌گیرد. عبارت‌هایی که در این کتاب‌ها وجود دارد، از اتقان خاصی بر خوردار است و کسی که يك دوره شرح **تجريد** بخواند، واقعاً اعتقاداتش بسیار محکم می‌شود.

بحث اخلاقی: لزوم اهتمام به مباحث اعتقادی مخصوصاً بحث امامت

مخصوصاً در زمان ما، که واقعاً باید اعتراف کنیم در حوزه‌ها آن قدرت مباحث اعتقادی نیست و ضعف اعتقادی در طلبه‌ها وجود دارد؛ آثار این ضعف‌های اعتقادی نیز در اعمال و کردارمان ظاهر می‌شود؛ واقعاً کسی که طلبه و در مسأله معاد معتقد باشد به اعتقاد محکم و راسخ، حاضر نیست در این معاملات مجهولی که امروزه در بازار رایج شده است، تن بدهد و از این پول‌هایی که از این راه بدست می‌آید، در زندگی‌اش بیاورد و به زن و بچه‌اش بدهد. این عمل او نشان می‌دهد که چنین شخصی ضعف اعتقادی دارد؛ و از آن بالاتر و شیطانی‌تر، این است که می‌گویند من خودم هم يك مقدار درس خوانده‌ام و فتوای من این است که این معاملات مشروع است و اشکالی ندارد. در مورد مسأله امامت هم امروزه شاهدیم که بعضی از افرادی که هفتاد سال، هشتاد سال در حوزه‌ها سپری کرده‌اند، يك لغزش‌های بسیار مهمی در باب امامت پیدا کرده‌اند؛ يك علت عمده‌اش این است که روی مسائل اعتقادی کار نشده است.

می‌شود که الآن بعد از مدت‌ها بگوئیم که امامت از فروع است و به عنوان اصل نیست؛ اگر امامت به عنوان اصل نیست، پس چرا خدا به پیامبر فرمود: اگر تو این را تبلیغ و بیان نکنی، رسالتت را انجام نداده‌ای؟ اگر امامت از فروع است، چرا مقوم اصل

رسالت پیامبر است؟ چطور می‌شود که بعد از هفتاد سال درس خواندن يك آقایی در تلویزیون ما يك حرف بسیار باطل می‌زند و می‌گوید: امامت يك مسأله‌ای نیست که ما در آن اختلاف کنیم، يك امر فرعی است. نمی‌شود که به عنوان وحدت اینها را مطرح کرد؛ مسأله وحدت را که بنیانش را امام بزرگوار گذاشتند و قبل از امام هم بزرگانی مثل مرحوم بروجردی **قدس سره** بر آن تأکید داشتند؛ و قبل از همه اینها، مسأله وحدت دستوری از ائمه (ع) به شیعیان بوده است. و اصلاً روح بحث تقیه - که ما هم بحث استدلالی‌اش را مفصل گفته و نوشته‌ایم - بر می‌گردد به این که ما موظف به اتحاد هستیم و نگذاریم که تشنّت بوجود بیاید. بنابراین، مسأله وحدت چیزی است که ائمه به آن دستور داده‌اند، و بزرگان و مراجع آن را فرموده‌اند؛ این مسأله تردیدپذیر نیست، مخصوصاً که امسال را نیز به نام اتحاد ملی و انسجام اسلامی نامگذاری شده است. باید این را مغتنم بشماریم. ولی اگر کسی بخواهد از این عنوان مبارک در تضعیف اعتقادات شیعه استفاده کند، جایز نیست.

کدام يك از بزرگان ما این مطلب را اجازه داده است؟ کدام يك از ائمه ما در عین اینکه تقیه را مطرح می‌کردند، تنزل از دایره اعتقادی شیعه را هم مطرح کرده است؟ امام باقر (ع) به قتاده که از فقهای بزرگ اهل سنت در زمان خودش بود، فرمودند: تو به چه فتوا می‌دهی؟ قتاده عرض کرد: من به قرآن و سنت فتوا می‌دهم. حضرت به او فرمودند که تو قرآن را می‌فهمی؟ و بعد قسم یاد کردند که **و الله ما ورثك من كتاب الله من حرف**. این بیان ائمه ما به بزرگان اهل سنت است؛ حالا بیاییم از این حرف هم دست برداریم و بگوییم ما فقه داریم، آنها هم فقه دارند؛ ما تفسیر داریم، آنها هم تفسیر دارند؛ ما استدلال و استنباط داریم، آنها هم استدلال و استنباط دارند. به هیچ وجه، هیچ کدام از بزرگان ما به چنین مطلبی راضی نیستند و قبول ندارند. بزرگان منادی وحدت هیچ وقت نمی‌گویند شیعه و تشیع از مسائل اعتقادی خودش تنزل پیدا کند.

وحدت امری است که مسلمان‌ها و طوایف مسلمین در مقابل دشمنان اسلام باید اتخاذ کنند و این که باهم جنگ و نزاع نکنند؛ اما نمی‌توان گفت وحدت اقتضا می‌کند که از امامت که مهمترین مسأله است، **ما نودی لشيء مثل ما نودی بولایة**، دست برداریم و بگوییم این يك امر فرعی است و در امر فرعی نباید نزاع کنیم. این بسیار حرف عجیبی است که از يك روحانی صادر می‌شود و متأسفانه از سیمای جمهوری اسلامی نیز این حرف پخش می‌شود و مورد ناراحتی بزرگان قرار می‌گیرد. این مسائل و مطالب نشان‌دهنده ضعف اعتقادی است که چنین اشخاصی دارند. این يك مطلب روشنی است؛ اگر ما باشیم و آیه شریفه **فان لم تفعل فما بلغت رسالته**، مسأله ولایت خیلی روشن می‌شود؛ مقوم تمام رسالت پیامبر مسأله امامت بوده، حال، چطور می‌توانیم بگوییم امامت يك امر فرعی است؟ چطور امامت امر فرعی است در حالی که نماز و روزه و حج و خمس و تمام فروع دیگر بدون ولایت مورد قبول واقع نمی‌شود؟ کسی که می‌گوید این مطلب، مطلب فرعی است، بدانید در آینده تمام این روایات را هم منکر می‌شود؛ می‌گوید نماز بدون ولایت هم قبول است؛ حج بدون ولایت هم مورد قبول است.

آن امامت و ولایتی که قرآن و پیامبر بسیار روی آن تأکید داشته‌اند، آیات بسیار زیادی بر اصل قضیه امامت دلالت دارد، هر چند که عدم ذکر نام ائمه در قرآن بر اساس مصالحی بوده، اما اصل قضیه امامت يك اصل قرآنی و مسلم است؛ از اصول هم است؛ کسانی که می‌گویند از فروع است، ناشی از ضعف اعتقادی‌شان است. لذا مسأله اعتقادات را دنبال کنید و دنبال این هم نباشید که حوزه چقدر برای ما برنامه اعتقادی گذاشته است یا نگذاشته، بلکه خودتان بروید کتب اعتقادی مثل شرح تجرید را مطالعه و مباحثه کنید.

عده‌ای در تهران پیدا شده‌اند که دنبال این هستند که در مجلات و نوشتارشان اثبات کنند امام يك عالمی بوده که يك مقدار از علمای معمولی ما بالاتر است؛ امامی که امام هشتم (ع) در مورد آن در روایت بسیار مفصلی فرمودند شماها نمی‌فهمید امامت چیست، عقول شما قاصر از این است که بفهمد امامت چیست و....، کار بجایی برسد که کسی بیاید عصمت را منکر شود؛

مقام امامت را در آن حدی که ما قائل هستیم و او را واسطه بین خدا و خلق می‌دانیم، منکر شود. يك معنای بکند که مثل بوعلی سینا و میرداماد و ملاصدرا در همین ردیف است.

اینها ناشی از همین است که ما روی مسایل اعتقادی کار نکرده‌ایم. واقعاً باید روی مسایل اعتقادی کار کنیم.

باز خود اخباری‌ها و اشعری‌ها لغزشی که پیدا کرده‌اند و مسأله حسن و قبح عقلی را از دایره استدلال می‌خواهند خارج کنند، خودشان متوجه نیستند که اساس افعال خدا بر این قاعده است؛ اساس نبوت بر این قاعده است. این را به این جهت عرض کردم که مرحوم صدر فرمودند ما وقتی به کتب کلامی مراجعه می‌کنیم، در کتب کلامی، که من بسیاری از کتب کلامی را دیده‌ام، ولی این استدلال در آن نیست؛ فقط در کتاب مواقف قاضی عضد دیجی که از کتب قدیمی کلامی است، آنجا عبارتی از معتزله دارد که گفته‌اند **اجراء المعجز علی يد الکاذب ممتنع لانه تضلیل من الله**. می‌خواستم این مناقشه را بر مرحوم صدر عرض کنم که این استدلال در بین متکلمین از اول الی زماننا هذا هست. نه، خیلی از کتب کلامی از **لانه تضلیل** خالی است. بعد خودشان می‌آید برای اثبات نبوت از راه حساب احتمالات وارد می‌شوند که سه بیان دارند؛ ان شاء الله روز شنبه عرض می‌کنم